

بررسی آرا و اندیشه های جان استیوارت میل

این نوشتار به بررسی آرا و اندیشه های جان استیوارت میل اختصاص دارد. با توجه به اینکه پیش از این بنده طی مقاله ای که بر روی سایت کانون قرار دارد، به بررسی زندگی و آثار میل پرداخته ام، و جهت جلوگیری از تکرار مباحث بطور خلاصه به زندگی این فیلسوف انگلیسی خواهم پرداخت و بخش عمده بحث را به بررسی اندیشه های او اختصاص خواهم داد.

جان استیوارت میل در بیستم مه ۱۸۰۶ در لندن به دنیا آمد و در هشتم ماه مه ۱۸۷۳ به دنبال حمله ای ناگهانی در آوینیون درگذشت. پدرش جیمز میل (۱۷۷۳-۱۸۳۶) فیلسوف، مورخ، اقتصاددان و روانشناس، تاثیرگذارترین فرد در زندگی جان در سالهای شکل گیری شخصیتش بود. جان تحت آموزش های طاقت فرسای پدرش در سه سالگی یادگیری زبان یونانی را آغاز کرد و تا دوازده سالگی لاتین و یونانی را به خوبی آموخت. از سن دوازده سالگی مطالعات خود را در منطق و ریاضیات آغاز کرد. جان مدعی بود: "نخستین کار فکری که در هر حرفه ای بدان متوسل می شدم، تحلیل استدلال نادرست و یافتن مغالطه ی نهفته در آن بود."

نکته استثنایی در تعلیم و تربیت او این بود که هرگز ذهن او را از "اطلاعات محض و با عقاید و جملات دیگران نینباشتند"، بلکه به جای آن اجازه دادند عقیده ی مخصوص به خودش را پیدا کند. خودش در این باره می نویسد: "پدرم هرگز اجازه نمی داد آنچه می آموختم به محفوظات تنزل یابد. می کوشید فهم و درک با هر گام از آموزش همراه باشد، و بلکه بر آن پیشی گیرد. هر آنچه می شد با فکر کردن به آن رسید هرگز برایم باز گفته نمی شد، تا به هر جان کندی بود خودم به آن برسم."

جان استیوارت میل یک فیلسوف فایده گرا بود. اندیشه فایده گرایی اولین بار توسط جرمی بنتام (فیلسوف انگلیسی) مطرح شد. بنتام که در سال ۱۷۴۸ در لندن به دنیا آمد، فرزند یک سردفتر اسناد رسمی بود. جرمی در ۱۷۶۰ هنگامی که دوازده سال بیشتر نداشت وارد کویز کالج آکسفورد شد، و در پانزده سالگی تحصیلاتش را در دانشگاه به پایان برد. بلافاصله برای تحصیل در رشته ی حقوق وارد **لینکنز این** شد. امتحان قضاوت را در ۱۷۶۷ یعنی در نوزده سالگی با موفقیت پشت سر گذاشت، ولی هرگز به کار قضایی نپرداخت!

بنتام در سال ۱۷۶۸ بطور تصادفی در جزوه ی **رساله ای در باب حکومت** اثر جوزف پریستلی به این عبارت برخورد: "بیشترین شادکامی برای بیشترین تعداد"؛ این کشف بنیاد اصول فکری و اخلاقی وی را معین ساخت و وی اصل فایده را بر این اساس پایه گذاری کرد. او اصل فایده را چنین تعریف می نماید: "منظور از اصل فایده، اصلی است که هر عملی را، هرچه باشد، فقط بر این اساس تایید یا نفی می کند که آن عمل علی الاصول در جهت افزایش یا کاهش شادکامی مجموعه ای است که منافعشان در گرو آن عمل است؛ یا به عبارت دیگر در جهت ارتقاع یا تنزل بیشترین شادکامی است."

بنام در سال ۱۸۳۲ درگذشت و جسدش را برای تشریح در اختیار مدرسه ی آناتومی وب استریت گذاشت. وی نخستین کسی بود که دست به این کار زد! جسد مومیایی شده اش را بنا به وصیت خودش جلوی دروازه یونیورسیتی کالج قرار دادند که هنوز هم در آنجاست.

اصل بنام با اینکه دقت کافی نداشت، به این دلیل مورد توجه میل و سایرین قرار گرفت که در آن روزگار اصل اخلاقی مسلط، حکم مطلق کانت بود. این اصل می گوید باید همان گونه عمل کنیم که دلمان می خواهد هر کس دیگری هم بدان سان عمل نماید. اشکال این اصل اینجاست که اگر با فردی که دچار سادیسم باشد مواجه باشیم، یعنی کسی که تمایل به آزار رساندن به دیگران داشته باشد، تکلیف این اصل چه خواهد شد؟ شاید دلخواه ما باشد که به دیگران آزار برسانیم، چون کاملاً راضی هستیم که دیگران نیز با ما چنین کنند! به زعم منتقدان، مشکل حکم مطلق کانت ذهنی بودن آن است، یعنی بسته به چیزهایی است که در ذهن فاعل می گذرد.

در مقابل، فایده گرایی، نظریه ای اخلاقی است که با هدف حذف ذهنیات فاعل از فرآیند تصمیم گیری و قضاوت اخلاقی طراحی شده است. فایده گرایی با ملاک قضاوت قرار دادن پی آمدهای احتمالی اعمال - که می توان به طور عینی معینشان کرد - به بیرون کشیدن اغراض شخصی می پردازد و ذهنیت فاعل را در نتیجه گیری عمل او دخالت نمی دهد. این نظریه اغراض فردی را از دایره تصمیم گیری اخلاقی بیرون می کشد.

میل ضمن اینکه اصل فایده را پایه قرار داد و نسبت به اصلاح و گسترش آن کوشید، در عین حال انتقادات مهمی هم به نظریات بنام وارد ساخت. او این ادعای بنام را مورد تردید قرار داد که هدف عمل سیاسی آن چیزی است که منجر به بیشترین شادکامی برای بیشترین تعداد (اکثریت) در لحظه ای معین از زمان می شود: "ما می گوئیم آیا این وضع درست بشر، در همه ی اعصار در میان همه ی ملت هاست که زیر یوغ استبداد افکار عمومی باشد؟"

میل نگرانی های جدی در مورد حکومت اکثریت داشت؛ او می نویسد: "اکثریت عددی در هر جامعه ای فرق نمی کند، شامل افرادی است که همه در موقعیت اجتماعی واحد هستند، و عمدتاً خواسته های واحدی را دنبال می کنند... و قدرت مطلق دادن به هر مجموعه ی واحدی از تعلقات خاطر، دلبستگی ها و تعصبات از نوعی دیگر به معنای این است که... یک طبیعت بشری نازل و متوسط را همگانی و همیشگی کنیم، و هر چیزی را که می تواند بهبودی در طبع اخلاقی و فکری بشر پدید آورد از میان ببریم.

میل در مقابله با پدیده استبداد اکثریت است که کتاب مهم رساله ی آزادی را به رشته تحریر در می آورد. میل با تذکر این نکته که آزادی خواهان در ابتدا هدفشان "حد زدن بر قدرتی بود که حاکم به ناچار باید داشته باشد و اعمال کند"؛ و با گذشت سالیان مدافعان آزادی توانستند این حرف را به کرسی بنشانند که شهروندان صاحب حق هستند و این امر در نهایت به برقراری دموکراسی ها انجامید. آنها تصور کردند که زمانی که حاکمان زیر نظر و در اختیار مردم قرار گرفتند مسئله سوء استفاده از قدرت حل شده است: "ملت نیازی ندارد در برابر خودش محافظت شود".

اما میل می گوید: "اراده ی مردم... عملاً به معنای اراده ی بیشترین عده، یا فعالترین بخش مردم است؛ یعنی اکثریت یا آنها که موفق می شوند خود را به جای اکثریت جا بزنند. بنابراین مردم ممکن است دلشان بخواهد بر بخشی از مردم ستم روا دارند. پس در برابر چنین امکانی به همان اندازه ی سوء استفاده از قدرت باید به هوش بود و تدبیری اندیشید... استبداد اکثریت امروزه جزو آفاتی به حساب می آید که جامعه باید در برابرش هوشیار باشد... استبدادی که اکثریت اعمال می کند، بسی هولناک تر از هر نوع ستم سیاسی دیگر است، زیرا اگرچه در این نوع استبداد مجازات های بسیار افراطی به کار گرفته می شود، اما در مقابل راه های گریز از آن بسیار کمترند، و عمیقاً در جزئیات زندگی نفوذ می کند و خود روح را به بردگی می کشاند.

میل بر این اعتقاد است که مصلحت عام اقتضا می کند که حداکثر آزادی ممکن به فرد داده شود. لذا زیان رساندن به دیگران را باید هرچه سختگیرانه تر تعریف کرد. اکثریت مردم به هیچ وجه در قضاوت هایشان راجع به آنچه برای یک فرد خوب است معصوم یا خطا ناپذیر نیستند. لذا نباید بکوشند برداشت خود را از خوب و بد به دیگران تحمیل کنند. جامعه نباید در آزادی فرد دخالت کند مگر وقتی که یک زیان یا خطر مشخص متوجه فرد یا جامعه باشد.

میل عقیده دارد، در یک نظام دموکراتیک است که پرورش شخصیت فعال و محکم و مبتکر تشویق می شود، حال آنکه در یک رژیم استبدادی خیرخواه، افراد در هوای منافع خصوصی خود هستند و در غم مصلحت عام، تحت حکومتی که خود هیچ سهم یا رای در آن ندارند، نیستند. میل معتقد بود ایجاد یک حکومت دموکراتیک، نیازمند ایجاد یک سیستم تعلیم و تربیت است که احترامی راستین را به آزادی های فردی و حقوق همه ی شهروندان قطع نظر از نژاد، دین یا مقام اجتماعی آنان در مردم پیروانند.

تاکید میل بر آزادی های فردی در حکومت دموکراتیک تداعی کننده یک حکومت لیبرال می باشد. چون بنا به تعریف: "لیبرالیسم نظریه ای است در باره ی حکومت محدود که هدفش تامین آزادی شخصی است. در جهت نیل به این هدف، دلمشغولی اصلی لیبرالیسم این است که رفتار دلخواهانه و خودکامگی سیاسی را در برابر یکدیگر قرار دهد. به منظور جلوگیری از خودکامگی سیاسی حکومت لیبرال از حیث اهداف خود و گستره ی قدرت مشروعش دارای محدودیت است. به منظور جلوگیری از رفتار دلخواهانه، برخوردش با افراد مطابق قوانین معین و معلومی است که به گونه ای بی طرفانه اعمال می شوند. نهادهای معرف آن عبارتند از تکیه بر قانون اساسی و تفکیک قوا، از جمله قوه قضاییه مستقل؛ حکومت قانون؛ نظامی برای انتخاب نمایندگان سیاسی؛ و حقوق مدنی لازم الرعایه برای تامین آزادی های افراد و گروه هایی که در اقلیتند. لیبرالیسم، با آنکه گاهی با یک ساختار اجتماعی خاص (جامعه ی بورژوازی)، سازمان اقتصادی (اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد)، موضع معرفت شناختی (شکاکیت)، یا فلسفه ی شخص انسانی (استقلال و خودمختاری اخلاقی) خلط می شود، پیش از هر چیز نظریه ای است درباره ی حکومت که آزادی شخصی هدف آن است."

داریوش آشوری در کتاب دانشنامه ی سیاسی خود لیبرالیسم را برابر آزادی خواهی دانسته و می نویسد: لیبرالیسم عبارت است از "مجموعه ی روش ها و سیاست ها و ایدئولوژی هایی که هدفشان فراهم کردن آزادی هرچه بیشتر برای فرد

است. "وی در ادامه می آورد که: "اصول کلی لیبرالیسم عبارتند از: ۱. ارزشمند شمردن بیان آزادانه ی عقاید فردی ۲. باور به اینکه بازگویی آزادانه ی عقاید برای فرد و جامعه سودمند است ۳. پشتیبانی از نهادهای اجتماعی و سیاست‌هایی که بیان آزادانه ی عقاید را ممکن می کنند."

در کتاب فرهنگ اندیشه ی انتقادی در مدخل کلمه لیبرال نوشته شده است: "مؤلف مقاله ی مربوط به لیبرالیسم در دانشنامه ی نوین بریتانیکا (۱۹۹۳) پیشینه ی ارزش‌های لیبرالی را تا فیلسوفان پیشا سقراطی و کتاب مقدس دنبال کرده، نزد آنان درکی از اهمیت فردیت انسانی، آزادسازی فرد از انقیاد کامل به جمع، و تقلیل سلطه ی شدید عرف، کانون و اقتدار را می یابد." در ادامه آمده است: "اصولی که در زیر می آیند بر گرفته از مرام‌هایی هستند که دیوید اسپیتز (۱۹۸۲) مطرح کرده است، اصولی که بر پایه دیدگاهی که جان استیوارت میل در کتاب در باب آزادی خود تبیین کرده، طرح ریزی شده اند [که در اینجا چند مورد از آنها را می آورم]:

- آزادی. از آنجا که آزادی بحث و تحقیق از ضروریات اصلاح نابرابری‌های ناعادلانه است، و از آنجا که مردم بر سر سرشت عدالت با هم اختلاف نظر دارند، آزادی از ارزشی بیش از مساوات یا عدالت برخوردار است.
- زندگی خصوصی. زندگی خصوصی از ملزومات بحث و تحقیق، و کشف فردیت خود است.

...

- منفعت. محک ما سودمندی اجتماعی است، زیرا حقوق حامی انسان‌ها هستند، و نه نهادها.

...

- تساهل. از آنجا که یقین تنها نزد خدایان است و بس، تصدیق محدودیت‌های خود متضمن پذیرش محدودیت‌های دیگران بوده، و این راه را برای بحث در راستای کشف حقیقت و درمان دردهای اجتماعی باز می کند.
- دموکراسی. مزیت‌های آزادی فردی گویای منفعت حکومت دمکراتیک است، زیرا بحث و بررسی آزادانه ی واقعیات و دادن احتمال خطا، بیش از همه ی اشکال استبداد، می توانند به کسب ارزش‌ها منجر شوند.

"..."

میل در دفاع از آزادی‌های فردی می گوید: "اگر همه ی افراد بشر به استثنای یک تن عقیده ی واحدی داشته باشند، و فقط آن یک تن عقیده ای خلاف عقیده ی همه ی افراد بشر داشته باشد، تلاش نوع بشر برای ساکت کردن آن یک نفر همانقدر ناموجه است که تلاش آن فرد برای به سکوت کشاندن کل نوع بشر! در صورتی که قدرتش را می داشت."

وی در باب عقاید مخالف هرچند که بقیه افراد جامعه مطمئن باشند که آن عقیده خطاست، بر این عقیده است که نظر ما هر قدر هم درست باشد، اگر به تمامی، متناوباً و بی هراس به بحث گذاشته نشود، به چشم یک اعتقاد جزمی مرده نگریده خواهد شد، و نه حقیقتی زنده! افرادی که نظری خلاف ما دارند، ما را وادار می نمایند بیاندیشیم چرا نظر ما درست است. اگر ما در باره ی اعتقاداتمان بحث و استدلال نکنیم و از جمله در برابر ایرادهایی که به اعتقادات ما وارد

می شود نتوانیم دفاعی عرضه کنیم، حقیقت چیزی نخواهد بود مگر خرافاتی دیگر! وی می گوید آن کس که فقط از دریچه چشم خود چیزی را می بیند، اطلاعاتش از آن چیز بسیار اندک است.

میل باور دارد که با پیشرفت بشر و با توجه به شرایط روز جامعه بشری عوامل محدود کننده و تعریف کننده آزادی معلوم می شود، که درستی این بحث با پیشرفت های فعلی و عصر اطلاعات و اینترنت برای ما بسیار ملموس است. وی بر این است که تنها زمانی آزادی به عنوان یک اصل کاربرد دارد که بشر توانایی آن را داشته باشد که با بحث آزاد و برابر به اصلاح خود پردازد.

لیبرالیسم میل دارای حالت خود انتقادی است و این خاصیت را دارد که خود را با پیشرفت بشر در معرض انتقاد قرار می دهد. جوزف راز که لیبرالیسمی خود انتقادی نظیر لیبرالیسم میل را ارائه می دهد، و از این جهت نحله فکری او را می توان اندیشه های میل دانست می گوید: "ارزش خود مختاری شخصی از واقعیات زندگی است، چون ما در جامعه ای زندگی می کنیم که صورت های اجتماعی اش تا حد زیادی مبتنی بر انتخاب شخصی است، و چون امکان های انتخاب ما محدود به چیزهایی است که در جامعه ی ما موجود و در دسترس اند، ما فقط در صورتی می توانیم در آن جامعه شکوفا و کامروا شویم که توفیق خودمختاری را داشته باشیم... نهایتاً آنهایی که در فرهنگی، تقویت کننده ی خود مختاری زندگی می کنند فقط در صورتی شکوفا و کامروا می شوند که خودمختار باشند."

اما نقدهایی نیز بر پروژه لیبرالیسم میل وارد است که شامل دو بخش نقدهای سنتی و نقد جدید بر اندیشه ی اوست. در اینجا من به نقد جدیدی که بر لیبرالیسم میل وارد می شود می پردازم چون منتقدین، این نقد را بر کل پروژه لیبرالیسم وارد می دانند.

جان گری در پی نوشتی که در ویراست دوم کتاب فلسفه سیاسی جان استیوارت میل می نویسد؛ آورده است: "اگر آموزه ی آزادی میل از اعتبار ساقط می شود، دلیلش صرفاً این نیست که بسیاری از نقدهای سنتی بر استدلال او علی رغم تفاسیر بازنگرانه از اندیشه های او... همچنان قوت و قدرت خود را حفظ کرده اند، بلکه دلیلش این مطلب مهم تر هم هست که لیبرالیسمی که پی و بنیان آموزه های او را محکم می کرد، همراه با چشم انداز اروپا محورانه از تاریخ بشری که در دل آن لیبرالیسم جای داشت، دیگر موضعی نیست که بتوان به نحوی معقول و مستدل از آن دفاع کرد."

جان گری همچنین در نقض استدلال جوزف راز به گواه های تجربی کشورهای آسیایی نظیر ژاپن، سنگاپور، تایوان و مالزی اشاره می نماید. وی بر این است که این جوامع و خصوصاً ژاپن تکنولوژی های غربی را جذب نموده و نهادهای آن را اقتباس نموده اند بدون آنکه سنت های فرهنگی و بومی خود - که در آنها ارزش های فردگرایانه مورد ستایش نیست - وا نهند. گری می گوید این کشورها فلسفه تاریخ اروپا محورانه را که هم مارکس و هم میل مسلم می گرفتند، از اعتبار انداخته اند؛ فلسفه تاریخی که می گوید پیش فرض یا پیش نیاز نهادهای شکوفای بازار، فرهنگ اخلاقی فردگرایانه است."

گری در ادامه مهاجرینی را مثال می آورد که بدون تکیه بر عامل خودمختاری و فردیت از جمعیت میزبانان موفقتر بوده اند و در تایید استدلال خود به اظهارات بهیخو پارخ (Behikho Parekh) اشاره می نماید که: "همانگونه که مواردی نظیر ژاپن، کره ی جنوبی، سنگاپور و دیگر کشورها نشان می دهد، برخی از اشکال صنعتی شدن نیازمند خودمختاری شخصی نیستند و حتی بدون آن بهتر عملی می شوند. البته این اشکال صنعتی شدن نیازمند تحرک سرمایه، کار، و غیره هستند، اما اینها ربط چندانی به خود آفرینی و خود سروری ندارند... این استدلال که خودمختاری از مقتضیات کارکردی جوامع مدرن است نیز استدلال موفق تری نیست، زیرا خودمختاری را چنان در نظر می گیرد که گویی تفاوتی با مهارتهای ضروری غیراخلاقی، مثل سواد و حساب و کتاب دانستن، ندارد، و منکر آن می شود که خودمختاری مقام و موقع ارزشی اخلاقی را دارد -مقام و موقعی که راز به آن می بخشد. این استدلال از نظر تجربی هم غلط است... طبق بیان راز، مهاجران آسیایی به بریتانیا به خود مختاری بهایی نمی دهند. با این حال موفقیت مادی آنها چشمگیر و مورد قبول همگان است. در واقع آنها به این دلیل شکوفا و کامروا شده اند که اهمیت زیادی به خودمختاری نمی دهند و از منابع بی پایان و غنی زندگی باهمادی شکوفا و شبکه ی سهل الوصول حمایت اجتماعی بهره می جویند. از نظر رفاه و سعادت شخصی، آسیایی ها رنج ها و ناخوشی های خود را دارند، اما این رنج ها و ناخوشی ها بیش از رنج ها و ناخوشی های شهروندان بنا به فرض خودمختار نیست و حتی شاید بتوان گفت کمتر است."

در تقابل با این دیدگاه داریوش شایگان در کتاب افسون زدگی جدید می نویسد: "پیروان چندگانگی فرهنگی -که به اروپا مداری حمله می کنند و آن را مسئول همه ی بدبختی های جهان می دانند- متوجه نیستند که بدون این تمدن جهانشمول، که مشخصاً در همان اروپا متولد شد، ابزار نظری لازم را برای نقد همین اروپا مداری در دست نداشتند. آنان متوجه نیستند که اگر این تمدن های قوم مدار قدرت را به دست می آوردند (تا به حال چند نمونه از آن را دیده ایم) نه تنها دیگری را ولو ظاهراً نمی پذیرفتند، بلکه هر نوع دگربودگی را که با بینش تنگ اندیش آنان مطابق نبود در تمامیت خود نفی می کردند."

شایگان در جایی دیگر از کتاب خود می آورد: "و اما ارزش های آسیایی (به ویژه کنفوسیوس) که بعضی از کشورهای آسیایی خود را منبعث از آن می دانند... مثلاً نظم مبتنی بر اقتدار، انضباط، مسئولیت های خانوادگی، تقدم جمع بر فرد و خلاصه همه ی ارزش های ملهم و برخاسته از اندیشه کنفوسیوس، حتی در کشورهای آسیایی مسلمان، در عین آن که بی شک یک امتیاز و حتی برگ برنده ای برای جنبش و جهش اقتصادی است، در دراز مدت به نقصی مهم تبدیل خواهد شد. زیرا این ارزش ها فرآیند حقیقی دموکراسی را، با زدن میانبری کوتاه می کنند و در دراز مدت کاملاً آمر و اقتدار طلب می شوند و نارضایتی عمومی ایجاد می کنند. اعتراض ها و اغتشاش های اندونزی و مالزی بهترین شاهد این ادعاست. به علاوه همان طور که بحران اخیر آسیا نشان داد، این جوامع به دلیل فقدان نهادهای دموکراتیک ضد قدرت، سبب بروز فساد مالی می شوند."

از طرف دیگر درست است که تقدم و رُجحان جمع بر فرد برای اولین مرحله ی رشد اقتصادی مفید و موثر است، اما برای مرحله بعدی یعنی مرحله ی ابداع ناکافی است؛ زیرا در این مرحله باید به عوامل دیگری همچون ابتکار فردی و روحیه کسب و کار متوسل شد. فلج شدن، وقفه در فعالیت و فقدان ابتکار به ویژه به هنگام بروز بحران های غیر منتظره از همین امر ناشی می شود. به همین دلیل است که به اعتراف خود ژاپنی ها (که این نقصان های ساختاری، جامعه ی آنها را نیز دچار مشکل کرده است)، معادل های آسیایی بیل گیتس و مقلدان آمریکایی اش فراوان نیستند."

شایگان همچنین می افزاید: "موانع منتج از ارزشهای آسیایی مشخصاً به هنگام بحران های بزرگ ظاهر می شوند... و دلیل آن عدم انعطاف و ناتوانی در بروز سریع و فوری واکنش در برابر بحران است؛ بر خلاف مثلاً آمریکا که سریعاً خود را به باد انتقاد می گیرد، ساختار خود را اغلب با رنج و سختی تجدید می کند و با اوضاع و احوال جدید تطبیق می یابد. زیرا هر چند انضباط آمرانه و اخلاقیات جمعی برای تشویق و بسیج افراد در جهتی معین مفید است، ابتکار فردی، نهادهای لیبرالی و سازمانهای دموکراتیک ضد قدرت برای ارزیابی جدید موقعیت به شیوه ای نقادانه و حل بحران های گوناگون از آن هم مفیدتر است. آنچه این جوامع فاقد آنند، توان بررسی خطاهای خود، روحیه ی نقد، جسارت و استقلال نهادی و فردی است که آنها را قادر می کند برای از میان بردن بیماری های اجتماع عمل جراحی لازم را انجام دهند."

شایگان در ادامه از گی سورمان می آورد که: "اگر قرار بود از میان عناصر سازنده ی قدرت غرب یکی را انتخاب کنم، توانایی نقد را که موجب رقابت میان نظریه ها می شود، برمی گزیدم... انتقاد و انتقاد از خود که مفاهیمی اروپایی اند، به سختی در آسیا جا می افتند. تمدن های آسیایی به جای آنکه از گذشته بگسلند تا بتوانند نوآوری کنند، خود را تکرار می کنند تا به کمال رسند."

در پایان با توجه به گستردگی حیطة مباحث مطرح شده، امید است که با ارائه ی گوشه ای از حوزه اندیشگی میل در باب لیبرالیسم و نظر موافقان و مخالفان این اندیشه، چالش فکری در ذهن دوستان ایجاد شده باشد، چرا که میل خود می گوید:

"حقیقت با خطاهای کسی که پس از آمادگی و تامل کافی به خود می اندیشد، غنای بیشتری می یابد، تا با اعتقادات کسانی که به حقیقت ایمان دارند، فقط به این دلیل که زحمت فکر کردن را به خودشان نمی دهند."

منابع:

- فلسفه ی جان استیوارت میل - سوزان لی اندرسون - ترجمه ی خشایار دیهیمی
- فلسفه ی سیاسی جان استیوارت میل - جان گری - ترجمه ی خشایار دیهیمی
- تاریخ فلسفه - فردریک کاپلستون - جلد هشتم - ترجمه ی بهاءالدین خرمشاهی
- افسون زدگی جدید - داریوش شایگان - ترجمه ی فاطمه ولیانی
- دایره المعارف دموکراسی - زیر نظر سیمور مارتین لیسپت - جلد سوم - ترجمه: به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی
- فرهنگ اندیشه ی انتقادی - ویراسته ی مایکل پین - ترجمه ی پیام یزدانجو
- دانشنامه ی سیاسی - داریوش آشوری
- کتاب کوچک فلسفه - گریگوری برگمن - ترجمه ی کیوان قبادیان